



یادداشت

تشدید بگیروبندها مانع تداوم و گسترش اعتصابات نخواهد شد! صادق کار



به گزارش منابع خبری کارگری روز سه‌شنبه‌ی هفته‌ی جاری، مأمورین امنیتی آقای جعفر عظیم زاده و خانم پروین مجدی، دو تن از اعضای رهبری «اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران» را بدون ذکر دلیل و نشان دادن حکم بازداشت، از خانه‌هایشان ربوده‌اند و با خود به مراکز امنیتی بردند.

به دنبال نمایش شوی امنیتی «طراحی سوخته» در یکی از کانال‌های تلویزیون حکومتی، که با نیت تخریب فعالین و نمایندگان تشکلهای مستقل کارگری و وابسته نشان دادن آنها به بیگانه و برخی احزاب داخلی مخالف حکومت و بهانه‌تراشی برای تشدید سرکوب اعتصابات کارگری و مردمی سرهم‌بندی شده بود، موج تازه‌ای از تعرض به فعالین کارگری و نهادهای مدنی از همان فردای نمایش امنیتی با دستگیری مجدد اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و مهدی قلیان که اساساً نقشی در اعتصاب هفت‌تپه نداشت، شروع شد. چند روز بعد و پس از اعتراض کارگران نویسندگان نسبت به برخورد مأموران امنیتی با بخشی و قلیان، احکام سنگین زندان برای سه تن از اعضای کارگران نویسندگان اعلام شد.

متعاقب آن مأموران به خانه‌های عده‌ی دیگری از فعالین کارگری برای دستگیری آنان هجوم بردند ولی موفق به دستگیری همه‌ی آنها که در لیست دستگیری قرار داشتند، نشدند. با این حال در یورش‌های متناوب دو هفته اخیر توانستند چند فعال معلم و کارگر را بازداشت کنند و با خود ببرند. بازداشت خانم پروین مجدی و جعفر عظیم زاده، در روز سه‌شنبه‌ی هفته‌ی جاری درحالی‌که هیچ‌کدامشان در اعتصابات اخیر نقش و شرکت نداشته‌اند، مؤید آن است که ربط دادن اعتصابات کارگری به بیگانگان در اعتراف‌گیری‌های زیر شکنجه و تهدید، بهانه‌ای بیش برای گسترش دایره‌ی بگیروبندها نیست و دایره‌ی بگیروبندها فراتر از بازداشت کسانی است که در اعتصابات و اعتراضات هفته‌های اخیر معلمان، کارگران و دانشجویان، شرکت مستقیم داشته‌اند. به‌هرروی دور از انتظار نیست که عده‌ی دیگری در روزها و هفته‌های آتی بازداشت شوند و نمایش‌های امنیتی دیگری از نوع «طراحی سوخته» را با شرکت عده‌ای از فعالین زندانی شاهد باشیم. تشدید پیگرد فعالین سندیکایی، مدنی و دانشجویی در شرایطی صورت می‌گیرد که جامعه یکمین سالگرد خیزش توده‌ای دی ۹۶ را گرامی می‌دارد و در آستانه ۴۰ سالگی انقلاب بهمن قرار دارد.

طی چهل سال گذشته غاصبان و دزدان آمال مردمی انقلاب، همواره با زبان زور و سرکوب با مردم و خواسته‌های دمکراتیک و عدالت‌خواهانه‌شان برخورد کرده‌اند و باگذشت زمان بیشتر و بیشتر به‌زور و خشونت علیه مردم متوسل شده‌اند. با این‌همه اما سال‌به‌سال دایره نارضایتی و اعتراضات به سیاست‌های ناکارا و شیوه‌ی اداره‌ی کشور و رویگردانی از حکومت دزد و فاسد و مستبد فزون‌تر شده است. خیزش دی ۹۶ و تداوم این خیزش مردمی عدالت‌خواه به شکل اعتصابات و اعتراضات پیاپی، به‌رغم همه سرکوب‌ها، به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی تشدید نارضایتی و رویگردانی اکثریت قاطع مردم از غاصبان انقلاب بهمن و شکست سرکوب این یگانه وسیله‌ی باقی‌مانده در دست حکومت برای حفظ بقای نامیمون و ویرانگرش دارد. همین‌که سال‌به‌سال زندان‌های متعدد که شمارشان دارد از مدارس بیشتر می‌شود مملو از زندانی است و تعداد سازمان‌های امنیتی و سرکوبگر از شمارش خارج‌شده‌اند و بودجه نهادهای سرکوب سال‌به‌سال نجومی‌تر می‌شود، بهترین گواه است که با تشدید سرکوب و به بند کشیدن آزادی‌خواهان و حق‌طلبان نه می‌شود مشکلات جامعه را حل کرد و نه اعتصابات و اعتراضات مردمی را فرونشاند و نه می‌شود بقای یک نظام ارتجاعی استثمارگر و فاسد را حفظ کرد. با این اوصاف، تشدید پیگردها و توسل به نمایش‌های اعتراف‌گیری از شکنجه‌شده‌ها نشان می‌دهند که هیچ‌یک از سران و گردانندگان حکومت و دولت، از این‌همه تجربه چیزی نیاموخته‌اند و یا نمی‌خواهند بیاموزند! کارگران و معلمان زندانی محصول طبیعی سیستم عدالت‌ستیز و حق‌کش و زورگو



حاکم است. بخشی‌ها و بهشتی‌ها و عبدی‌ها و پروین مجدی‌ها را آمریکا و بیگانگان تولید و آنها را برای بر هم زدن نظم عدل اسلامی شما نفرستاده‌اند. که شما با شلاق و تهدید می‌خواهید آنها را به‌زعم خودتان خنثی‌سازید. حتی اگر به فرض محال موفق به این کار شوید، بازهم نه می‌توانید مانع ادامه اعتصابات و اعتراضات زحمت‌کشانی که به‌واقع شما هیچ‌چیز برای از دست دادن برایشان باقی نگذاشته‌اید شوید.

ایران امروز پُر است از امثال بخشی‌ها که نظام خودکامه و استثمارگر شما آنها را تولید کرده و خواهد کرد! این‌همه معلم را گرفتید، شکنجه‌شان کردید، حبیبی را به ۱۰ سال حبس محکوم کردید، آیا توانستید مانع تظاهرات خیابانی معلمان در چندین شهر کشور در بحبوحه بگروبیندها و رادیکال‌تر شدن مطالباتشان شوید؟ وقتی وضعیت مردم و کشور از هر لحاظ دم‌به‌دم بدتر می‌شود، این چه معنی دیگری جز این دارد که شما توانایی اداره کشور متناسب با خواسته‌ها و نیازهای مردم را ندارید و تنها با سرکوب است که می‌خواهد سیطره‌ی نامیمون و ویرانگرتان را حفظ کنید. محال است که موفق به این کار شوید! اعتصابات و مبارزات کارگران تا رسیدن به خواسته‌های برحقشان علی‌رغم تشدید بازداشت‌ها ادامه خواهد یافت و به گواهی تجربیات متعدد تا کنونی، کسی نمی‌تواند با هیچ وسیله‌ای به‌جز گردن نهادن به‌حق و حقوق کارگران مانع ادامه مبارزات حق‌طلبانه‌شان شود! تجربه‌ی اعتصابات کارگری اخیر در خوزستان اهمیت سترگ همبستگی میان کارگران و دیگر اقشار زحمتکش وجود تشکیلات مستقل کارگری و نقش رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان سه عامل تعیین‌کننده در مبارزات کارگری را در عمل نشان داد. و این همان عواملی بود که قدرت پایداری کارگران را بالا برد و موجی از همبستگی و حمایت‌های سراسری از اعتصابات حق‌طلبانه را که توسط رسانه‌ها پخش شد به دنبال داشت. وجود همین عوامل و استفاده خردمندانه‌ی رهبران اعتصابات از آنها مقامات دولتی و کارفرمایان را عملاً در موضع دفاعی قرارداد و کار سرکوب را برایشان دشوارتر از پیش کرد. بخشی از دلایل تشدید سرکوب‌ها نیز برای درآمدن از موضع تدافعی به تعرضی است! با این‌همه دست آورد کارگران بیش از توانایی است که برای آن پرداخت کردند!

"آزادی نامشروط و بلادرنگ همه فعالین کارگری و تضمین حقوق سندیکایی خواست عموم کارگران و نهادهای دمکراتیک و مدنی است!"



حوادث کار یا قتل عمد کارگران؟ مراد رضایی



قاموس‌های واژه، کلمه‌ی «حادثه» را به امری اطلاق می‌کنند که بدون پیش‌بینی و پیش‌درآمد واقع شود. به‌عنوان مثال زلزله یک حادثه‌ی طبیعی است. زیرا پیش‌رفته‌ترین کشورهای دنیا نیز از پیش‌بینی آن عاجزند. حادثه الزاماً تصادفی و اتفاقی است. شروطی که در مورد حوادث کار عموماً صدق نمی‌کنند.

در اردیبهشت‌ماه سال نودوشش، معدن زغال‌سنگ «زمستان یورت» روی سر کارگران معدن آوار شد. چهل‌وسه معدنچی در زیر خوارها زغال‌سنگ خفه شدند و کمیته‌ی حقیقت‌یاب قوه‌ی قضاییه، درنهایت کارفرما را مقصر اصلی این واقعه معرفی کرد.

در قضیه‌ی معدن زغال‌سنگ، توجه تمام رسانه‌های و افکار عمومی به‌سوی این فاجعه جلب شد. چراکه تراژدی معدن در دم جان چهل‌وسه نفر را گرفته بود. اما باید دانست بر اساس آمارهای جمهوری اسلامی - که مانند بسیاری از امور مشابه ضدونقیض هستند و همه واقعیت را منعکس نمی‌کنند- تنها در سال ۹۶ هشت‌صد و چهل‌وسه یا طبق آمار دیگری ۷۹۰ کارگر در هنگام کار جان خود را از دست داده‌اند. حدود پنجاه‌درصد قربانیان ناامنی محیط کار، از کارگران ساختمانی بوده‌اند که در اثر سقوط از ارتفاع و برخورد مصالح ساختمانی کشته شده‌اند. پنجاه‌درصد باقی‌مانده در کارخانه‌ها در اثر قطع یک یا چند عضو بدنشان، خفگی هنگام کار با مواد شیمیایی و برق‌گرفتگی جان خود را از دست داده‌اند. علاوه بر این تنها در سال ۹۶ بیش از هشت هزار و پانصد مورد حوادث کار منجر به قطع عضو، معلولیت و بیماری در بخش‌های ساختمان، صنعت، کشاورزی و بخش آب و برق و گاز ثبت شده است.

باید توجه کرد که این آمارها تنها حوادث کار ثبت‌شده را پوشش می‌دهند. در نتیجه کارگران روزمزد و کارگران غیررسمی که در شرایط به‌مراتب پرخطرتری کار می‌کنند شمول این آمار نیستند.

علاوه بر این بخش عمده‌ای نیز در اثر بیماری‌های شغلی و رعایت نکردن ضوابط بهداشت محیط‌های کار دچار مرگ زودرس و یا بیماری‌های کشنده در مراکز کاری می‌شوند. که در آمارهای رسمی معمولاً، به آنها اشاره نمی‌شود. به‌عنوان مثال «آزبست» ماده‌ای است که در گذشته از آن برای تولید لوله‌ها و بلوک‌های سیمانی سبک استفاده می‌شد و طبق مقررات بهداشت، به دلیل خطرات مهلک این ماده برای ریه استفاده از آن ممنوع شده است. اما با این وجود کارفرما ترجیح می‌دهد در نبود نظارت، به دلیل ارزانی‌ی آزبست همچنان از آن استفاده کند. و سلامت کارگر را به خاطر سود بیشتر دچار مخاطره نماید. یا در مورد جوش آرگون که با توجه به صدمات جبران‌ناپذیر آن، علاوه بر این که باید جوشکار آرگون لباس مخصوص آرگون بپوشد، در استاندارد جهانی کارگر جوشکار آرگون ظرف مدت پنج سال بازنشسته می‌شود. اما جوشکار آرگون ایرانی، اگر خوش‌شانس باشد و تحت پوشش قانون سختی کار قرار بگیرد، مجبور است بیست سال، هرروز بدنش را در معرض خطرات جوش آرگون قرار بدهد. همچنین در مشاغلی که حمل وسایل سنگین بخشی از کار روزانه است، کارگران پس از مدتی با مشکلات همچون درد ستون فقرات و دیسک کمر مواجه می‌شوند. اما این بیماری‌ها نه وارد آمار حوادث کار نمی‌شود و نه حداقل تغییری در شرایط کاری کسانی که دچار آسیب می‌شوند به وجود می‌آورند.

در نتیجه با وجود نبود آمارهای مستقل و واقعی می‌توان ادعا کرد حدود بیست میلیون کارگر ایرانی هر روز با خطر بیماری و مرگ در محل‌های کار دست‌وپنجه نرم می‌کنند تا اگر بخت با آنها یار باشد و از خطراتی که در محل‌های کار در کمینشان نشسته جان و تن سالم بدر برند، با دستمزدهای زیر خط فقر روزگارشان را بگذرانند.

اما آیا سوانح ناشی از کار قابل پیشگیری نیستند؟



مواد ۸۵، ۹۱، ۱۹۳ و ۱۹۶ قانون کار صراحت دارند که کارفرما وظیفه دارد دوره‌های ایمنی کار را برای کارگران تدارک ببیند. آموزش‌های اولیه برای حفظ مسائل ایمنی، می‌تواند خطرات کار را به میزان قابل‌ملاحظه‌ای کاهش دهد.

علاوه بر این کارفرما وظیفه دارد با تهیه ابزارهای ایمنی مانند کلاه، کمر بند، کفش ایمنی، دستکش و همچنین در صورت وجود گازهای سمی، ماسک استاندارد برای کارگران تهیه کند. مسائلی که عموماً در محیط‌های کار در ایران رعایت نمی‌شود.

در گودبرداری و تخریب‌های ساختمانی نیز ایمن کردن محیط وظیفه‌ی کارفرماست. اما سالانه چندین نفر از کارگران ساختمان در اثر بی‌توجهی کارفرما به این امر، صدمه می‌بینند و حتی کشته می‌شوند.

ایمن‌سازی محیط کار در مورد وسایل برقی، رعایت اصول ارگونومی در طراحی محیط کار، رعایت اصول و تهیه ابزارهای حمل برای جابه‌جایی وسایل سنگین و چندین مورد دیگر از حقوق مسلم کارگران و وظایف کارگران است. اما هیچ‌کدام از این امور، عموماً رعایت نمی‌شود.

وزارت کار که مسئول نظارت بر ایمنی محیط‌های کار است نیز چشم بر این تخلفات مهلک می‌بندد. در اکثر استان‌ها وزارت کار با کمبود بازرس مواجه است. به طوری که این بازرسان هر شش ماه یک‌بار می‌توانند به صورت چرخشی به کارگاه‌های ساختمانی، صنعتی و زمین‌های کشاورزی مراجعه کنند. مراجعاتی که در بیشتر موارد منجر به بهبود اوضاع نمی‌شود و با تبادل مالی میان کارفرما و بازرس، بر اهمیت جان کارگران چشم پوشیده می‌شود. بی‌شک یکی از دلایل عمده افزایش فزاینده شمار قربانیان محل‌های کار و عدم رعایت مقررات و قوانین ناظر بر رعایت ایمنی و بهداشت محل‌های کار، نبود تشکلات واقعی و مستقل کارگری و عدم نظارت سندیکاها بر رعایت این قوانین است. بالطبع تا زمانی که دولت و کارفرمایان مانع تشکیل و فعالیت سندیکاها کارگری می‌شوند، انتظار نمی‌رود وضعیت ایمنی و بهداشت در محیط‌های کار دگرگون شوند.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار، نود و هشت درصد حوادث کار قابل پیشگیری هستند. به طور مشخص طبق گزارش این سازمان در بیست سال گذشته تعداد حوادث کار در فنلاند ۶۳ درصد کاهش داشته است. کاهش‌ی که نتیجه‌ی ایمن‌سازی محیط‌های کار بوده است.

بنابراین با آموزش و ایمن‌سازی می‌توان از اکثر فجایع پیش‌آمده در محیط کار جلوگیری کرد. اما چرا کارفرمایان و دولت این کار را نمی‌کنند؟

افزایش سود و بهره‌وری تولید دلیل اصلی این قانون‌شکنی‌هاست. ایمن‌سازی محیط کار و رعایت اصول ایمنی، به زعم کارفرمایان موجب کاهش بهره‌وری خواهد شد. به یک معنی کارفرمایان سود بیشتر را بر جان کارگران ترجیح می‌دهند. با وجود لشکر عظیم بیکاران در ایران، اگر کارگری خواستار رعایت اصول ایمنی محل کار خود شود، کارفرما به خود حق می‌دهد که آن کارگر را اخراج و فرد دیگری را جایگزین او کند.

دولت نیز که تمام تلاش خود را در جذب و حفظ سرمایه‌گذاران به کار می‌بندد، عرصه‌ی آزادی عمل برای استثمار بیشتر کارگران را باز گذاشته است. از دیدگاه دولت جان کارگر بسیار کم‌اهمیت‌تر از پول سرمایه‌داران است. بنابراین حتی المقدور در برنامه‌های ضد کارگری با کارفرما هم‌دستی می‌کند.

حوادث کار قابل پیشگیری هستند. بنابراین نفس استفاده از کلمه‌ی حادثه، از لحاظ روانی و خبررسانی ترفندی است برای کوچک کردن وضعیت فاجعه‌بار در محیط‌های کار. شمار زیادی از بیش از هشتصد کارگر کشته شده در سال نود و شش، در صورت رعایت اصول ایمنی اولیه توسط کارفرما، اکنون زنده بودند. در نتیجه جلوگیری نکردن از اتفاقات قابل پیشگیری، قتل عمد گسترده، در هم‌دستی کارفرما و دولت است.

"مقررات ایمنی و بهداشت کار باید در تمام محل‌های کار اجرا شوند!"



جنبش کارگران ونزوئلا بر سر دوراهی بخش اول

ترجمه گودرز

کراز ژانیکه و فدریکو فونته - www.Venezuelanalysis.com



تصمیم پرزیدنت هوگو چاوز در نهم آوریل ۲۰۰۸ برای ملی کردن مجدد کارخانه ذوب آهن سیدور که در دوران قبل از ریاست جمهوری وی به بخش خصوصی واگذار شده بود به دنبال ماه‌ها اعتصاب کارگران اتفاق افتاد. بلافاصله بعد از این اقدام نیروی بولیواری کارگران سوسیالیست (FSBT)، که بخشی از اتحادیه ملی کارگران (طرفدار چاوز) است، خواستار انشعاب برای ایجاد یک فدراسیون ملی گردید. دو روز بعد وزیر کار خوزه رامون ریورو، یکی از اعضای FSBT که از سوی کارگران سیدور متهم به حمایت از کارفرما در آن چالش شده بود از کار برکنار شد و جای خود را به روبرتو هرناندز، نایب رئیس مجلس ملی و عضو حزب کمونیست ونزوئلا (PCV) داد که حالا خود را حزب متحد سوسیالیست ونزوئلا (PSUV) می‌نامد.

این وقایع بار دیگر سؤالی را به پیش کشیده است که نقش کارگران در انقلاب بولیواری ونزوئلا چیست، که تاکنون به عنوان یک طبقه منسجم و سازمان‌یافته و اما عمدتاً متغیر و با فراز و نشیب بوده است، آن‌هم در روندی که مدعی ساختمان سوسیالیسم برای قرن بیست و یکم است.

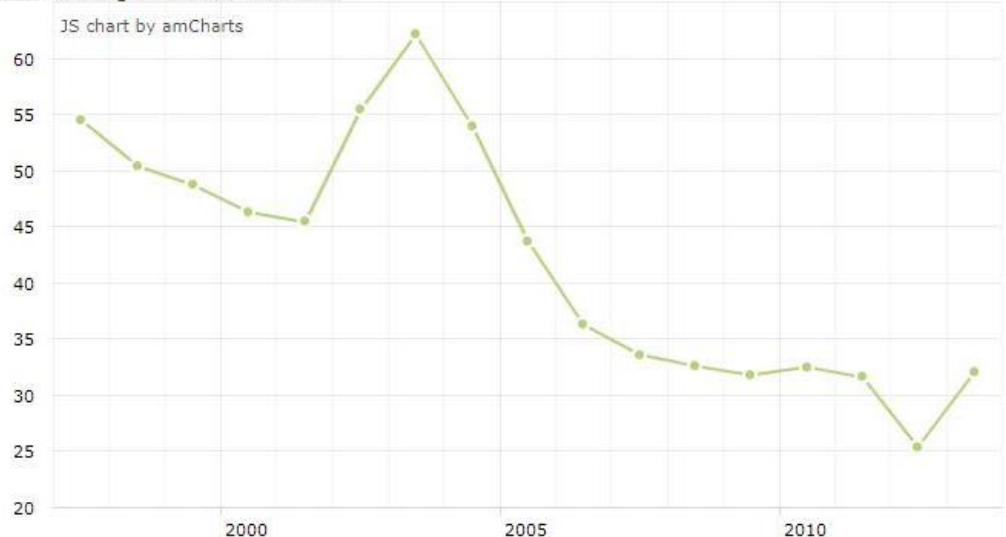
اتحادیه‌های نولیبرال

تا قبل از انتخاب هوگو چاوز در سال ۱۹۹۸، سیستم سیاسی ونزوئلا برای چهار دهه تحت کنترل احزاب سنتی کشور بود؛ حزب دموکرات مسیحی COPEI و حزب عمل دموکراتیک ADT، یک تشکل سوسیال‌دموکرات. کنفدراسیون کارگران ونزوئلا CTV، فدراسیون اصلی اتحادیه‌های کارگری گرچه زائیده چالش‌های جنبش کارگری بود سریعاً به زائده‌ای از AD تغییر شکل داد و در دهه‌های هشتاد و نود به عامل دست دولت‌های نولیبرالی تبدیل شد که یکی پس از دیگری در ونزوئلا به قدرت می‌رسیدند.



Venezuela : Population below poverty line (%)

Chart - Ranking of statistics - Data table



تصویر 1 جمعیت زیر خط فقر در سالهای حکومت شاوز 1998-2012

در زمینه امواج پی‌درپی خصوصی‌سازی، گسترش بیکاری و هشتماد درصد جمعیت زیر خط فقر، چاوز در سال ۱۹۹۸ با یک برنامه ضد نولیبرالی به‌عنوان رئیس‌جمهور ونزوئلا انتخاب شد. انتخاب او نه‌تنها نقطه پایانی بر ادامه برنامه خصوصی‌سازی‌ها گذاشت، که شامل صنعت نفت و انرژی و تولید برق هم می‌شد، بلکه آغازگر برنامه‌های دولتی باهدف بهسازی وضعیت زندگی مردم تهیدست و افشار تحت ظلم گردید. این برنامه‌های عدالت اجتماعی تأثیرات عمده بر زندگی کارگران داشت.

در سال ۲۰۰۵ در دیدارهایی که با اعضای اتحادیه‌ها در شهر صنعتی والنسیا در سفری به ونزوئلا داشتیم، آن‌ها بر تأثیرات ریاست جمهوری چاوز بر زندگی کارگران و اهمیت آن تأکید کردند. لوئیس فلوگو یکی از فعالین نوپای کارگری ما گفت "اگر از تمام کارگاه‌ها سرشماری به عمل‌آورد خواهد دید که در همه‌جا اتحادیه‌های جدید تشکیل شده است، برای آنکه کارگران در رأی‌گیری‌های مکرر پیروز شده‌اند و قوانین دولت چاوز آن‌ها را در برابر اجحاف کارفرما و ممانعت‌های کارفرما از تشکل کارگران حمایت نموده است." اتحادیه فلوگو در آن زمان درگیر ستیزه ۹ ماهه با کارفرما (کمپانی آسون Aseven-KR، یک تولیدکننده نوشابه) بود.

"این همان چیزی است که چشم‌بند را برداشته است و به کارگران کمک کرده است ببینند که آن‌ها هم می‌توانند در مبارزه برای گرفتن حقوقشان پیروز شوند." قوانین جدید به کارگران اجازه داد که در کارگاهشان برای انتخاب نمایندگان در مذاکره جمعی با کارفرما رفراندوم برگزار کنند و فضا را برای فعال شدن رهبران جوان از بدنه اتحادیه باز کرد.

گرچه قوانین جدید و سیاست‌های دولتی ابزار لازم را در اختیار مبارزات کارگری قرار می‌داد، چالش از پایین بود که اتحادیه‌ها و جنبش کارگری را دگرگون کرد. درزمینه همکاری و همسویی فاحش CTV با فدراسیون کارفرمایان و اتاق بازرگانی، موجی از تظاهرات ضد دولتی از اواخر ۲۰۰۱، و مشارکت آن در کودتای نافرجام علیه چاوز در آوریل ۲۰۰۲، یک تجمع ملی به انشعاب از CTV و تشکیل یک اتحادیه ملی رای مخالف داد و تصمیم گرفت به مبارزه از درون برای به دست گرفتن کنترل اتحادیه سراسری CTV ادامه دهد.



فاز دوم سرکوب؛ بهمنی که بر سر رژیم آوار می شود فرهاد فدایی



بعد از این که فاز اول پروژه سرکوب جنبش کارگری ایران با نمایش نخ نمای بازجویی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران کلید خورد، و خوشبختانه در همان قدم اول با توجه به افشاگری انجام شده توسط سپیده قلیان و اسماعیل بخشی به شکست انجامید و مجریان این پروژه نتوانستند در فریب افکار عمومی به پشتوانه افشاگری فعالان کارگری، نهادها و تشکل‌های مدنی، سیاسی و ... به نتیجه برسند، اکنون بعد از گذشت یک هفته شاهد هستیم که نهادهای امنیتی با هجومی گسترده‌تر به فعالان صنفی کارگری، معلمان و نویسندگان فاز دوم پروژه سرکوب خود را آغاز کرده‌اند و سعی می‌کنند اقتدار از دست‌رفته حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را در سایه ترس و سرکوب بازگردانند. نهادهای امنیتی، نظامی و قضایی به‌عنوان بازوی سرکوب حاکمیت، علیه جنبش کارگری و مدنی کشورمان، تمام سعی خود را متمرکز کرده‌اند تا با افزایش دستگیری‌ها، اعلام وثیقه‌های سنگین (برای بازداشت‌شده‌ها)، زندان، شکنجه، راه‌اندازی نمایش‌های ساختگی در وزارت اطلاعات به همراه دروغ و جنگ روانی، نسخه سرکوب دهه 60 را بار دیگر در ابعادی متفاوت به‌کارگیرند تا این رژیم غرق در فساد و بحران شاید راهی برای نجات خود در سایه چنین پروژه‌هایی به دست آورد. فقط در هفته گذشته، جمع قابل‌توجهی از فعالان صنفی، کارگران، معلمان، نویسندگان و ... مورد پیگرد قضایی قرار گرفتند و راهی زندان شدند. برای مثال:

- رضا خندان‌مهابادی و بکتاش آبتین دو عضو کانون نویسندگان ایران که در بازداشت بودند، مجبور به تأمین وثیقه یک میلیارد تومانی شدند؛

- حسین رضایی دبیر کانون صنفی معلمان بوشهر که روز شنبه 6 بهمن 97 بدون احضار و حکم در منزل خود بازداشت شده بود، بدون طی مراحل قانونی، تشکیل دادگاه و صدور حکم قاضی تجدیدنظر راهی زندان برج (بوشهر) شد؛

- مجد خنیفر از اعضا مجمع نمایندگان کارگران هفت‌تپه برای اعتراض صنفی و این‌که خواستار آزادی اسماعیل بخشی شده بود، بازداشت و روانه زندان شد؛

- هشتم بهمن 97 مجدعلی زحمتکش معلم آموزش و پرورش شیراز، به اتهام تبلیغ علیه نظام و توهین به مقامات و حضور در تجمعات صنفی معلمان در شیراز و تهران، به 3 سال زندان و یک سال تبعید به شهرستان ارسنجان محکوم گشت؛

- مهدی قلیان، بعد از این که در برابر چشم خانواده خود به شدیدترین صورت مورد ضرب و شتم نیروهای سرکوب گر قرار گرفته بود، بعد از پیگیری فعالان کارگری و فشار رسانه‌های اجتماعی و تشکل‌های حقوق بشری با وثیقه 100 میلیون تومانی به‌صورت موفق آزاد شد؛

- روز شنبه 6 بهمن 97 مأموران لباس شخصی با حکم تفتیش منزل جعفر ابراهیمی، فعال صنفی معلمان و عضو شورای همکاری کانون‌های صنفی معلمان وارد خانه وی شدند و وسایل شخصی از جمله موبایل، کتاب و ... او را ضبط کرده و با خود بردند؛

- آخرین مورد در روز سه‌شنبه انجام شد که "جعفر عظیم زاده" رئیس اتحادیه کارگران آزاد ایران و "پروین مجد" نایب‌رئیس این تشکل بازداشت شدند و اخبار آن به شکل گسترده در رسانه‌های اجتماعی انعکاس یافت.

این حجم از دستگیری‌ها در سطح رهبران تشکل‌های صنفی کارگران، معلمان و فعالان کارگری گویای این واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی ایران خود را برای تبدیل شدن به یک رژیم کاملاً بسته و توتالیتر آماده می‌کند.

واقعیت این است که در سال آینده اگر معادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران به همین صورت ادامه پیدا کند، رژیم به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند پاسخ گوی حتی کمترین مطالبات مردم در کل کشور شود، از این‌رو با دستگیری رهبران مستقل صنفی و مدنی سعی دارد با خفقان بیشتر جلوی برآمدهای اجتماعی و سیاسی را از هم‌اکنون بگیرد و مهار کند.

البته این نوع نگرش در نهادهای امنیتی و نظامی بیشتر تعلق به دهه 60 دارد تا دهه 90، سیاست‌گذاران کلان رژیم غافل از این واقعیت هستند که امروز مشکل، اسماعیل بخشی، جعفر عظیم زاده، پروین مجد یا جعفر ابراهیمی نیستند، بلکه رشد و اعتلای جنبش عدالت‌طلب و آزادی‌خواه ایران ریشه در بتن واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور دارد.

مدیریت کور وزارت اطلاعات که به جزء کشتن، دستگیری، زندان و شکنجه راه و رسم دیگری نمی‌شناسد، تصورش این است که با شکستن شاخه می‌تواند ریشه را خشک کند، غافل از این‌که امروز با دستگیری هر فعال صنفی، کارگری، دانشجویی،



معلمان و ... هر فرد دستگیرشده بیرقی می‌شود برای اعتلای مبارزه، برای اتحادهای گسترده‌تر و در آخر بهمنی که بر سر رژیم آوار خواهد شد.

کافی است یک نگاهی برای مثال به شرایط امروز اسماعیل بخشی و سپیده قلیان بیندازیم؛ تا 5 سال پیش آن‌ها را چه کسی می‌شناخت؟ چه شخصی باور می‌کرد که امروز اسم اسماعیل بخشی و سپیده قلیان جهانی شود؟ چه کسی تصور می‌کرد که نام این دو بیرقی شود که در دماوند توسط کوهنوردان به اهتزاز درآید، نام این دو پرچمی شود که خواننده مردمی کشور افغانستان "شکیب مصدق" در کنسرت‌هایش در کشورها اروپایی ترانه «بلاچاو» خود را به آن‌ها تقدیم کند و تشکل‌های جهانی، کارگری، احزاب سیاسی رهایی آنان را فریاد زنند؟

اما امروز سیاست سرکوب نهادهای امنیتی، از آن‌ها بیرقی ساخت علیه نظام فاسد جمهوری اسلامی ایران، در سایه چنین سیاستی مخالفان رژیم متحدتر شدند و این نظام در عرصه داخل و خارج کشور منزوی‌تر گردید.

واقعیت این است که، در برابر نهادهای سرکوب گر رژیم، نه یک فرد بلکه جنبشی قدرتمند، مردمی، عدالت‌طلب و آزادی‌خواه قرار دارد که با توجه به شرایط متزلزل حکومت، رفته‌رفته معادلات را به سوی اهداف خود تغییر می‌دهد. رهبری و بدنه رژیم این را خوبی می‌دانند و برای همین سراسیمه با دستپاچگی دست به سرکوب رهبران و فعالان مستقل کارگری، معلمان و ... می‌زنند.

این تجربه دقیقاً بارها تکرار شده و نتیجه آن را ابادی امنیتی و نظامی رژیم به دفعات دیده‌اند، ولی درس نگرفتند و اکنون نیز از ترس رشد و ارتقاء جنبش کارگری و مدنی ایران، به دستگیری فعالان صنفی و کارگران مستقل اقدام می‌کنند.

رژیمی که 40 درصد تورم اقتصادی دارد و صاحبان صنایع آن به علت این‌که ارزش سرمایه آن‌ها به یک‌سوم کاهش یافته و جنس تولیدی 10 برابر شده و برای مواد اولیه با قیمت قبلی نمی‌توانند اقدام کنند و راهی به غیر تعطیلی صنایع متصور نیست چگونه می‌خواهد رونق اقتصادی را به همراه بیاورد، در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌خواهند 20 تا 25 درصد به دستمزدهای 5 برابر زیرخط فقر اضافه کنند، به عبارتی، دستمزد کارگران نسبت به تورم بازهم 20 درصد در عمل کاهش خواهد یافت و چنین باتلاقی برای رژیم راه‌گیزی باقی نخواهد گذاشت تا بتواند از رویارویی با کارگران و زحمتکشانش حذر کند.

بنابراین رهبران کارگران، معلمان و ... را دستگیر می‌کنند و توجه ندارند که ناراضبیتی را با موجی از نفرت به کف خیابان‌ها خواهند کشید.

ازاین‌رو رژیم جمهوری اسلامی ایران از همه سو قافیه را باخته است.

"پیگرد فعالین سازمانهای سندیکایی را خاتمه دهید!"



اتحادیه‌های کارگری و بنای یک پیکربندی اعتراضی ویژه تونس – بخش 4

مجد صلاح عمری 2013

ترجمه گودرز

برپاساختن اعتراضاتی با پیکره ویژه تونس



برپاساختن اعتراضاتی با پیکره ویژه تونس

با جنبش کارگری که در فرهنگ سیاسی کشور کاملاً گره خورده است، فرهنگ اتحادیه‌ای در تونس علیرغم آنکه هیچ مطالعه جامعه‌شناختی از آن صورت نگرفته، به سازه عمیق سیاسی اجتماعی کشور تبدیل شده است. در اینجا برخی از مشاهدات خود را در این باره نقل می‌کنیم:

- اتحادیه UGTT همچنین متهم به بوروکراسی و فساد مالی در رده‌های بالای مدیریتی است، که بارها باعث اقدام برای اصلاحات درونی و حتی شورش‌های گسترده داخلی شده است. در تونس عملاً امکانات و قدرت فراوانی در داشتن پست رهبری اتحادیه‌ای ذخیره شده است، که در شرایط فساد گسترده مالی رهبران را به معامله زیرزمینی با صاحبان اصناف و مسئولین بالای دولتی تشویق می‌نماید، از جمله این نمونه‌ها دبیر کل سابق اتحادیه صهبانی را می‌توان نام برد. این اتفاقات اما نتوانسته است مانع حمایت از و اعتماد توده‌های عضو به رهبری شود، باوجودی که برخی از اتحادیه‌های رده پایین را ایزوله کرده است. بعد از انقلاب ۲۰۱۱، اتحادیه عمومی تونس UGTT ظاهراً توانسته است مقداری از انسجام از دست‌رفته در دوران بن علی را بازیابد که در آن دوران دائماً در حال گسترش بود.
- تمرین دموکراسی و کثرت‌گرایی در تونس در نیم‌قرن اخیر محدود به دانشگاه و اتحادیه‌های کارگری بود. هر دو با مبارزه داغ انتخاباتی برای انتخاب مسئولین همراه بودند که بعضاً خارج از کنترل دولتی صورت می‌گرفت که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در دانشگاه‌ها چنین بود. در حقیقت قدم پیش گذاشت تا جلوی آن را بگیرد وقتی که احساس کرد نتیجه به نفع آن نیست. اولین نمونه به یادماندنی در این باره به سال ۱۹۷۲ برمی‌گردد که اکثریت دانشجویان لیست وابسته به حزب حاکم را شکست دادند و استقلال UGET را تضمین کردند. دومین مثال هم در سال ۱۹۷۸ اتفاق افتاد که حزب حاکم در انتخابات رهبری UGTT شکست خورد. در هر دو مورد دولت حاکم برای استقرار کنترل خود اتحادیه‌ها را ممنوع کرد. روش دموکراتیک مرسوم در این دو اتحادیه در کانون وکلا و تعداد دیگری از سازمان‌های مدنی هم اتفاق افتاد، به‌ویژه در سازمان قضات، لیگ حقوق بشر تونس و سازمان روزنامه‌نگاران. جای تعجب نیست که این دو سازمان رهبری جنبش ائتلاف را بر عهده دارند و هر چهار تشکل کمک می‌کنند به این امر تا انقلاب به اهداف خود در تأمین آزادی، کرامت انسانی و حق کار دست یابد.
- نزدیک شدن این سازمان‌ها به یکدیگر به باور من همه را در یک روند حساس تحت تأثیر قرار داده است، نه تنها در صحنه اعتراضات، بلکه حتی در زمینه‌های گسترده‌تر مانند حقوق بشر و آزادی بیان که قبلاً در لیست اهداف مرکزی اتحادیه‌های UGTT به‌ویژه در سطوح رهبری نبود. تمرین دموکراسی در نتیجه به روند اداره جامعه مربوط نبود، به‌طور مثال به‌عنوان یک مودالیت در امر شهروندی و نه فقط به‌عنوان ابزاری از مبارزه سیاسی و مقاومت



مدنی. چنین شیوه‌هایی به دموکراسی لبه‌ی تیزی از ستیزه‌جویی داده است که بر کاراکتر اتحادیه تأثیرات عمده داشته است.

- ترکیبی از سرمایه سمبولیک مقاومت در دهه‌های متوالی متمرکز شده است، نتیجه ثبت شده این مقاومت به اعضا ارائه گردیده و ماشین روغن‌خورده و ساختار آماده آن در سراسر کشور و هر بخش از اقتصاد از اتحادیه عمومی UGTT یک شکل غیرقابل‌انکار و مقاوم ساخته است. اتحادیه یک عضو کلیدی در زندگی سیاسی و اجتماعی این کشور و به نموداری از هویت یگانه و استثنائی تونس در میان ممالک منطقه شمال آفریقا تبدیل شده است. به این دلیل در زمان بروز بحران‌ها و مشکلات ملی، UGTT هنوز قادر بوده است نقش میانجی و تعادل‌گرایانه‌ای را در کشور بازی کند. و به‌عنوان تضمین‌کننده‌ای برای عدالت اجتماعی که یک هدف عمده و کلیدی در روند انقلاب شناخته می‌شود به حساب می‌آید. چالش‌های درونی خود اتحادیه بجای خود، اما اتحادیه عمومی هنوز قوی‌ترین و پرتوان‌ترین از میان سه اتحادیه منشعب باقیمانده است و قادر است نقش عمده سیاسی را در شرایطی حفظ کند که احزاب سیاسی نیز به‌خودی‌خود در این زمینه فعال هستند.
- هماهنگ شدن این سازمان‌های توانمند در جامعه مدنی به این توده بحرانی وزن سنگینی داده است که آن‌ها را غیرقابل‌اغماض و انکار نموده است. من می‌توانم حتی ادعا کنم که هر کس این جنبش ائتلافی را اداره کند می‌تواند این ده کشور و انقلاب را هم کنترل کند. نهضت می‌تواند از این نیرو به هزینه خود چشم‌پوشی کند. اگر نهضت راه‌حلی که اتحادیه و سازمان‌های همراهش به آن دست یافته‌اند را نپذیرد، آن‌ها مجبور خواهند شد که اتحادی با مخالفین ایجاد کنند که غیرقابل شکست خواهد بود. آن‌ها خواهند توانست که سقوط دولت نهضت را پیش آورند که به‌منزله پایان انقلاب و اعتراضات ۱۴ ژانویه خواهد بود.
- تلاقی مابین جامعه دانشگاهی عمدتاً سکولار و انسان‌دوست و جنبش فعالین کارگری سنتی‌تر، به باور من، پایه و ریشه اصلی ساختار اجتماعی تونس است که اجازه داده است فرهنگ مقاومت در برابر استبداد توسعه‌یافته و شاخصه‌های عدالت اجتماعی و انسان‌تبارانه در آن رشد نماید. همبستگی این دو بخش در برابر اسلام‌گرایان اکنون جاافتاده است، که برخلاف مصر فاصله ارتشیان را از میدان اجتماعی دور نگاه می‌دارد و ممکن است امید به موفقیت آینده دوران گذار را به جامعه بازگرداند.



افزایش دستمزد تنها با انجام اعتصابات وسیع میسر است! صادق کار



امسال برخلاف سال‌های گذشته که بحث حول افزایش دستمزد در ماه‌های منتهی به نوروز شروع می‌شد، بحث افزایش دستمزد به دلیل سقوط ارزش ریال و افزایش شدید تورم در میانه‌ی تابستان شروع شد و یکی دو مرتبه هم بحث افزایش دستمزد به واسطه از دست رفتن ارزش دستمزدهای واقعی و تورم بنا به گفته نمایندگان کانون شوراهای اسلامی کار و کانون انجمن‌های صنفی مطرح شد. ولی نهایتاً در اثر مخالفت نمایندگان دولت و نمایندگان سازمان‌های کارفرمایی با افزایش دستمزد، به‌رغم سقوط ارزش دستمزدها بی‌نتیجه ماند و نمایندگان تشکل‌های کارگری وابسته نیز که البته در شورای عالی کار در اقلیت هم قرار داشتند، تسلیم شدند و هیچ اقدام دیگری نکردند. آن‌ها با اینکه می‌دانستند در شورای عالی کار با افزایش دستمزد موافقت نمی‌شود، باین‌حال نه تلاش کردند پیش از تشکیل جلسات این شورا با فراخواندن کارگران به تظاهرات و اعتصاب به دولت و کارفرمایان فشار آورند تا دستمزدها را افزایش دهند، و نه پس از رد این درخواست از طرف آن‌ها به فکر آوردن کارگران به صحنه شدند. البته در سال‌های قبل نیز هیچ‌گاه کوششی در این خصوص نکردند و نتیجه‌ی این انفعال سقوط مداوم دستمزدها به چند برابر زیر خط فقر است که هم‌اکنون شاهد آن هستیم.

امسال اما با سقوط ارزش ریال و تورم، نیمی از ارزش همین دستمزدهای زیر خط فقر هم از دست رفت و عملاً خانواده‌های کارگری از تأمین حداقل‌های زندگی‌شان بازماندند. دولت روحانی نه حاضر شد دستمزدها را برابر با نرخ تورم افزایش دهد و نه حتی دست به اقدامات جبرانی برای ترمیم دستمزدها بزند. تنها زمانی که فشارها رو به‌شدت نهاد، وعده داد در سال آینده دستمزدها را به مقدار ۲۰ درصد افزایش دهد! این مقدار افزایش در شرایطی داده می‌شود که چنانکه اشاره شد، ارزش دستمزدهای چند مرتبه زیر خط فقر ۵۰ درصد تقلیل یافته و بر اساس برآوردهای محافظه‌کارانه، تورم در سال آینده از ۲۵ درصد هم عبور خواهد کرد!

به عبارتی در سال آینده دستمزدها در خوش‌بینانه‌ترین حالت حداقل ۲۰ درصد دیگر سقوط خواهد کرد و این دیگر حتی با سیاست دولت برای ثابت نگاه‌داشتن دستمزدها مغایرت دارد. یعنی حداقل حقوق کارگران مشمول قانون کار با ۲۰ درصد افزایش به ماهی ۱٫۷ میلیون می‌رسد. این مبلغ در حال حاضر یک‌سوم تخمین هزینه‌های حداقل یک خانوار چهارنفره در تهران توسط کمیته پژوهش مجلس است. گفته می‌شود خط فقر هم‌اکنون بالغ بر ۲ میلیون است که حداقل دستمزد در سال آینده ۱٫۳ میلیون کمتر از آن است و کرایه منزل مسکونی در مناطق جنوبی شهر تهران ۱٫۸ میلیون، یعنی اندکی بیش از حداقل دستمزد است. باین‌حال حق مسکنی که قرار است به کارگران مشمول قانون کار داده شود، حداکثر ۱۲۰ هزار تومان در ماه است!

البته نمایندگان شوراها و انجمن‌های صنفی می‌گویند خواهان افزایش دستمزد بیشتری هستند و خط فقر باید از نظر آن‌ها کف حداقل دستمزد قرار بگیرد و ماده ۴۱ قانون کار و تبصره‌های آن که علاوه بر تورم هزینه سبد خانوار را ملاک افزایش دستمزد قرار داده باید در تعیین حداقل دستمزد و افزایش دستمزدها به اجرا گذاشته شود. سال‌هاست که هم بر سر میزان واقعی تورم و هم هزینه و اقلام سبد خانوار این کشمکش وجود دارد و در همه ایام در نهایت نمایندگان دولت و کارفرما حرفشان را به کرسی نشانده‌اند و متوسل به تقلب شده‌اند. این در حالی است که اجرای کامل ماده ۴۱ قانون کار بر مبنای نرخ تورم و سبد هزینه خانوار، در بهترین حالت می‌تواند به حفظ سطح دستمزدها مطابق تورم بیانجامد. در حال حاضر حتی چنین نیست زیرا که سطح دستمزدها سال‌هاست در اثر عدم افزایش عقب‌افتاده است و با این وسیله قابل‌ترمیم و جبران نیست. از همه‌ی این‌ها گذشته افزایش دستمزد بر مبنای تورم، به معنی افزایش واقعی دستمزد نیست. کارگران خواهان افزایش واقعی دستمزدهایشان و بهبود سطح زندگی‌شان هستند و این خواسته را به‌کرات در اعتصابات و قطع‌نامه‌هایشان بیان کرده‌اند. در واقع منطقاً می‌بایست وقتی که ارزش دستمزد به‌طور ناگهانی به هر دلیلی سقوط می‌کند دستمزدها در فصول مختلف افزایش پیدا کنند. اما چون منطق دولت و کارفرمایان با کارگر منطق زور و ستم است، به آن توجه نمی‌کنند و برایشان مهم نیست که خانواده‌های کارگری گرسنگی بکشند و از حداقل‌های زندگی محروم بمانند!



افزایش واقعی دستمزدها در چهارچوب ماده ۴۱ قانون کار و ترکیب کارفرمایی شورای عالی کار و دیگر سیاست‌های ضد کارگری دولت ممکن نیست.

افزایش دستمزد مستلزم متشکل بودن کارگران در اتحادیه‌های کارگری مستقل و متکی به خود کارگران از طریق سازمان‌دهی اعتصابات جمعی وسیع و وادار کردن دولت و کارفرمایان به پذیرش و اجرای حق انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی میسر است. به همین جهت باید فعالان کارگری این واقعیت را به کارگران بگویند و آنها را به همین انگیزه به مشارکت در فعالیت اتحادیه‌های ترغیب کنند.

اما در حال حاضر که هنوز طبقه کارگر از چنین امکاناتی که حق قانونی است محروم است، با مبادرت به اعتصاب و تظاهرات خیابانی می‌تواند برای این مقصود تلاش کند. در ماه‌های اخیر خوشبختانه تظاهرات و اعتصابات زیادی از طرف معلمان، بازنشستگان و گروه‌هایی از کارگران از جمله با خواست افزایش دستمزد و حقوق بازنشستگی در شهرهای مختلف شروع شده‌اند که حکایت از رشد آگاهی در میان طبقه کارگر در این خصوص دارد.

"از مبارزه کارگران برای افزایش واقعی دستمزد و قدرت خرید کارگران حمایت کنیم!"